

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سیزدهم سوره مبارکه فتح

خلاصه ای از جلسه گذشته

صفحه ۱۵۵ را بیاورید. موضوع بحث، به مناسبت این آیه حرج، نکته‌ای بود که یک نکته معرفی و بسیار مهم است. و خلاصه آن این بود که خدا هیچ‌گاه برای انسان حرج نخواست، حتی در امتحانات و ابتلائات، در محدوده‌ی امتحان حرج و طاقت و طاقت فرسا امتحان نمیکند. نه شخص و نه امت‌ها را طاقت فرسا امتحان نمی‌کند، بلکه برای آن‌ها سادگی می‌خواهد. این یک قاعده است که «یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر». خداوند شما را در فضای عسر و تنگی قرار نمی‌دهد، مگر به صورت یک حرکت قسری و بسیار مقطعی و بعدش «سیجعل الله بعد عسر یسرا» بعد از عسر، یسر بگذارد مثل سنگی که به بالا پرت میشود. مگر اینکه انسان خودش، خود را در منطقه‌ی طاقت فرسا قرار دهد یا جامعه را به آن منطقه ببرد. چنین حرجی، تکویناً و تشریعاً وجود ندارد. گرچه ممکن است از بیرون، تکویناً حرج به نظر بیاید، یا اصلاً حرج شود، ولی این دست‌ساز خود بشر است. در مورد مؤمنین این اتفاق نمی‌افتد.

تکلیف به قدر وسع

سوره مبارکه اعراف، آیه ۴۲ را ببینید (صفحه ۱۵۵). این عبارت «لا یکلف الله نفساً الا وسعها» خدا کسی را تکلیف نمی‌کند مگر به اندازه‌ی وسعش، توضیح دقیقش در این آیه است: «والذین آمنوا و عملوا الصالحات لا نکلف نفساً الا وسعها اولئک أصحاب الجنة هم فیها خالدون». کسانی که ایمان و عمل صالح انجام دادند، ما آن‌ها را تکلیف نمی‌کنیم مگر به اندازه‌ی وسعشان. یعنی این ربط دارد به اینکه اهل ایمان و عمل صالح هست یا نیست. اگر اهل ایمان و عمل صالح است، این‌جوری است. وگرنه وقتی خارج از ایمان و عمل صالح باشد، واقعاً عرض کردیم حتی می‌رود در فضای نکر، در فضای ناشناخته‌ها. اگر عذاب را، عذاب نکر می‌گویند (هم در بحث قیامت و هم این طرف) این‌ها به نام عذاب نکر است، به خاطر اینکه اصلاً قاعده نیست دیگر، مثل «تیه» می‌ماند. «تیه» که قاعده ندارد، یک نوع سرگردانی است. آن بهشت است که قاعده دارد، آن مسیر است که قاعده دارد. مسیر جایی است که به هر جهت، این مسیر را کشیده اند، ولی بی‌راهه را که نمی‌کشند. خب، بی‌راهه بی‌راهه است. لذا هزاران و میلیاردها بی‌راهه وجود دارد.

پیچیده نبودن رابطه ما با دشمن

خب، بله این خیلی واضح است. اساساً قرار نیست انقدر حل مسئله‌ی ارتباط ما با کفار، پیچیده در بیاید و اینقدر سخت شود. آنچه در قرآن هست، وعده‌های آبی است. یعنی وقتی شما می‌روید و حمله می‌کنید، با فاصله‌ی خیلی اندکی وعده‌ی خدا محقق می‌شود. اینکه ما خودمان را دستی دستی داریم می‌اندازیم در پروژه‌های سخت و حل مسائل به صورت سخت، این دیگر کار ماست. وگرنه همه‌ی وعده‌های الهی این‌جوری است که قابلیت اعتماد به آن دارد. قابلیت اعتماد یعنی اینکه به صورت طبیعی

جامعه می‌فهمد که من این کار را کردم، این نتیجه را گرفتم. خدا هم این کمکها را کرد. ما حکایتمان با وعده‌های خدا شبیه قماربازی است یک جوری. می‌گوییم ببینیم چی می‌شود. خب، اینکه نکر است. اصلاً وعده‌ی الهی این مدلی نیست.

حساب کردن بر وعده‌های الهی

شما نگاه کنید در همین مشاوره‌هایی که خلیفه دوم از حضرت علی (ع) می‌گیرد، حضرت می‌فرمایند: «إن أمر هذا الدين لم يكن ... و هو دين الله الذي أظهره». او مشاوره گرفته که تعداد قوم فارس زیادند، من حمله کنم یا نه؟ حضرت می‌فرمایند: حمله کن، اینجا «دين الله الذي أظهره و جنده الذي أعده و آمده حتى بلغ ما بلغ و طلع حيث طلع». می‌گویند این یک جنود الله است و خدا کمک میکند. «و نحن على موعود من الله». ببینید این‌اش مهم است، می‌گویند ما روی «موعود من الله» هستیم. یعنی خدا وعده می‌دهد و ما روی وعده‌اش داریم حساب می‌کنیم. وعده‌ی کمک می‌دهد و ما داریم روی وعده‌های کمک حساب می‌کنیم. «و الله منجز وعده و ناصر جنده». می‌گویند خدا هم روی وعده‌ی خودش دارد حساب می‌کند. خدا هم حساب می‌کند، ما هم داریم حساب می‌کنیم. یعنی این جوری نیست که ما داریم با خدا قماربازی می‌کنیم که. خدا حساب می‌کند، ما هم داریم حساب می‌کنیم.

عصیان سبب طولانی شدن مسیر

ببینید این نوع برخوردی که شما نگاه می‌کنید در جنگ‌های متعدد اسلام، خیلی سریع‌تر از این حرف‌ها حل می‌شده. آنجایی هم که حل نمی‌شده، محصول یک عصیانی بوده که فرض بفرمایید، این‌ها رفتند بجنگند، خدا بدر و... را در کاسه‌ی آن‌ها گذاشت. بعدش نیامدند هجرت بکنند. در سوره فتح دیدید دیگر، چون نیامدند هجرت بکنند، مسئله تبدیل می‌شود صلح حدیبیه و... این پروژه یک ساله فتح مکه تبدیل شد به ۸ ساله، یعنی طولانی شد این اتفاق. تازه خدا نجاتشان داد که بدر و احد و... را در کاسه‌ی آن‌ها گذاشت به عبارتی. برای اینکه داشتند در می‌رفتند اصلاً از فضای درگیری. خدا درگیری را در کاسه‌ی این‌ها گذاشت و تبدیل شد به آن پروژه‌ی ۸ ساله‌ای که به فتح مکه برسند.

عرض این است که اگر دیدیم یک چیزی دارد طاقت‌فرسا می‌شود، بدانیم که ما داریم یک اشتباهاتی می‌کنیم. وگرنه پروژه‌های خدا طاقت را اصلاً از انسان نمی‌گیرد. در محدوده‌ی وسع است. امتحانات، ابتلائات و همه این چیزها در محدوده‌ی وسع، خدا امتحان و ابتلاء می‌گیرد. یعنی امتحان یک بشر، یک جامعه، به اندازه‌ای است که کاملاً تحمل دارد. بله، یک فشاری هست ولی تحمل آن را دارد.

داستان اصحاب کهف

صفحه ۲۹۵ را بیاورید. در داستان اصحاب کهف یک عده بلند شدند، یک سری پیرمرد از اشراف آنجا بلند شدند قیام کردند. درست است می‌گوید «إنهم فتية» منتهی می‌دانید که این‌ها پیرمردند، ولی آن نشاط و روحیه‌ی جوانی در آن‌ها هست. یعنی آن شهامت جوانی در این‌ها هست. این‌ها بلند می‌شوند، داد و بیداد می‌کنند و...

- شما داستان‌های دفاع مقدس خودمان را بروید ببینید. داستان‌های دفاع مقدس خودمان دقیقاً آن‌جایی که خبط و خطاهای اینجوری میکردند خدا هم وعده اش را بر میداشت. و بعدش رفته رفته رفته با عصیان‌هایی که کردند، رسیدند به جام زهر. چه شاهی هست؟ شاهدش روایات است. بله، شما دارید زندگیتان را می‌کنید.

خلاصه، این‌ها بلند شدند. این‌هایی که قرآن می‌گوید «فتیة» اینها پیرمرد بودند، پیرمرد که یعنی مثلاً ۴۰، ۵۰ ساله. مثلاً جوان نبودند به این معنا که مثلاً ۱۸، ۲۰ ساله، ۲۵ ساله. این‌ها یک سری پیرمردانی بودند یا کھولی بودند که خدا قلبشان را گرفت «و ربطنا علی قلوبهم إذ قاموا فقالو ربنا رب السماوات و الأرض». این‌ها بلند شدند، گفتند اگر این‌جوری نگوئیم «لقد قلنا إذا شططا». شط را شط می‌گویند به خاطر این که فاصله دارد از آب با دیوارهای بلند. شطط یعنی چرت و پرت. وقتی که شما از منطقه‌ی درست خارج می‌شوی، دیگر می‌روی در فضای چرت و پرت.

معنای غار و اهمیت آن

بعد خدا به این‌ها می‌گوید «و إذ اعتزلتموهم». خوب، دقت کنید این آیه را، «و إذ اعتزلتموهم و ما یعبدون الا الله». به آن‌ها گفته می‌شود شما که اعتزال کردید و کناره‌گیری کردید از آن‌ها و از منطق آن‌ها، خب، شما نمی‌توانید بلا تکلیف بمانید که «فأووا إلى الكهف» بروید سراغ کھف. بروید در غار. غار کجاست؟ غار جایی است که نه آن چیزهای اشرافی را دارد، نه آن شرایط لازم برای زندگی را کأن ندارد. ولی غار است. جایی است که حمایت ایجاد می‌شود در آن. اگر به ائمه می‌گویند «کھف الوری» به خاطر همین است. غار جایی است که شما را حفاظت می‌کند. شما از آمریکا و منطقش و از همه این‌ها دست بردارید «فأووا إلى الكهف» بروید در غار. در غار چه خبر است؟ غار خیلی مهم است.

عرض کردم برای همین است کلاغ‌ها می‌گویند: «غار غار». این هم تکه‌ی اول صبح. لذت ببرید از قرآن. البته با ایران رادیاتور، دیگه کی می‌ره تو غار؟ عمو یادگار!

«فأووا إلى الكهف» در غار چه خبر است؟ ببینید در غار خبرش این است: «ینشر لکم ربکم من رحمته». این که در آیات قبلش هست که این‌ها گفته بودند «و آتانا من لدنک رحمة و هیئ لنا من أمرنا رشداً» می‌گوید «ینشر لکم ربکم من رحمته و یهیئ لکم من أمرکم مرفقا». ما محل رفق و درستی در آنجا برایتان قرار می‌دهیم. غار چنین جایی است. منتها به شرطی که شما دم در غار نروی. «و هم فی فجوة منه». باید بروی وسط غار. یعنی دم در غار هم تنگ است هم معلوم نیست این‌وری، آن‌وری؟ نه، دم در غار نه. «و هم فی فجوة منه». باید بروی در وسط غار. اگر این‌جوری بروی در وسط غار حتی سپاه رعب در آیه ۱۸ «و لو اطلعت علیهم لولیت منهم فراراً و لم لئت منهم رعباً» تو منصور به رعبی. یعنی آنجا آنجا سپاه رعب کار می‌کند دیگر. باید بروی در غار. دست برداری هم از آمریکا هم از منطقش. در غار هم بروی وسطش. این کاری است که تو باید بکنی. آن موقع خدا می‌گوید من مرفق درست می‌کنم آنجا. من یک چیزی درست می‌کنم که حال می‌دهد آنجا.

علت نقل داستان اصحاب کھف

آن موقع برای چی این داستان که ۳۰۹ سال خوابیدن این‌ها برای ما نقل می‌شود؟ به خاطر اینکه من با عجیب‌ترین کار شما را حمایت می‌کنم. با عجیب‌ترین کار. حتی آن موقع اگر آن سگ این وسط این دعوت را قبول می‌کند، نامش را جاودانه می‌کنم. جوری که دست به اسم این سگ بی‌وضو نمی‌شود زد الان! نامش را جاودانه می‌کنم. باید بروید سراغ ولایت. غار ما ولایت است. باید دل بکنی از طرف مقابل، بیای اینجا. نه آدمی باشی که، نه جامعه‌ای باشی که خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو! نه، باید بزنی زیر میز. باید اقدام بکنی. خدا هم دلت را می‌گیرد «ربطنا علی قلوبهم» قلبت را می‌گیرد. وقتی قلبت را گرفت، می‌بینی اقدام می‌کنی. به حسب ظاهر یک عسری دارد ایجاد می‌شود ها. یک مشکلی دارد ایجاد می‌شود برای شما. ولی می‌گویند نه، شما بیا برو در غار. در غار من آنجا را برایت مبله می‌کنم. ۳۰۹ سال آنجا می‌خوابانمت اصلاً، بدون آب و غذا.

این که ما بدانیم چنانچه خدایی عمل بکنیم، امتحاناتمان، ابتلائاتمان، این‌ها دیگر حرجی نیست. انقدر پیچیده نمی‌شود. انقدر همه گرگیجه بگیرند که چی شد؟ الان چه کار باید بکنیم؟ این کار را بکنیم چی می‌شود؟ وقتی که به شما می‌گویند آقا شما در موقف پدافند نایست، هیچ موقع. مثل این پینگ‌پنگ بازهائی نباش که هی دارند می‌کوبند، تو داری جواب می‌دهی. باید یک کاری بکنی که در آنجا «ولا یحسبن الذین کفروا سبقوا». باید این جوری بشود که ابتکار عمل دست آن‌ها نیفتد هیچ موقع. آن موقع است که من حمایت می‌کنم، هدایت می‌کنم. شما هی خودت را در موقف این بگیری که دارند به تو یک کاری می‌کنند، تو داری نگاه می‌کنی که ببینی چه کار باید بکنی حالا.

- ببینید، غار خودت را باید پیدا بکنی دیگر. من که نمی‌گویم الان برو در غار که. برای همین تبیین این جوری کردم که شما دست از آن‌ها بردار، بیا سراغ جریان خودت. جریان خودت هست که غار است به عبارتی. شما باید آن طرف را ول کنی کامل. این طرف را کامل باید ول کنی، رها کنی. سفت هم رها کنی. بیای در «فجوة منه». باید بیای وسط غار. آنجا، وسط غار حال می‌دهد، نه حاشیه‌ی غار. در حاشیه‌ی غار می‌شود: «و من الناس من یعبد الله علی حرف». کسانی که خدا را در حاشیه دارند می‌پرستند.

طاق‌ت فرسا نبودن تکالیف الاهی

آن موقع این را اگر یک مقداری توانستید باهاش کنار بیایید، این صفحه ۲۸ را ببینید. یک بحث مهمی را علامه اینجا مطرح می‌کنند. من هم فکر کنم یک موقع‌هایی گفته ام، ولی چون باز هم بحث اینجا توجیه دارد گفتنش، از همین‌جا این نکته را عرض می‌کنم. راجع به همان وسع و طاقت و... آیه ۱۸۳ و ۱۸۴ که آیه‌های مهمی است ببینید: «کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون». روزه بگیرید، قبلی‌ها هم روزه گرفتند. «ایاما معدودات». گفتم یعنی نگو سیییییی روز. به قول مهران مدیری لب‌های را غنچه کن بگو سی روز. به قول قرآن سر همین بحث ۳۰۹ سال خواباندن این‌ها. می‌گویند «فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عدداً» یک چند سالی اینها خوابیدند. حالا این چند سال ۳۰۹ سال بوده!

بعد میگوید «فمن کان منکم مریضاً أو علی سفر فعدة من أيام اخر» از ایام دیگر خلاصه باید بگیرند. بعد این عبارت خیلی مهم است: «و علی الذین یطیقونه فدية طعام مسکین» و بر کسانی که «یطیقونه» یعنی روزه طاقتشان را می برد. یعنی در منطقه ی طاقت است. یعنی طاقت فرساست به عبارتی. «و علی الذین یطیقونه» یعنی اصلاً نمی توانند روزه بگیرند. ولی نمی گوید «لایطیقونه» یعنی طاقت ندارند، بلکه border line طاقتند این ها. یعنی در آن لبه ی طاقت قرار گرفته اند. به عبارتی -من این مثال را زده بودم- اگر شما کلاً می توانید وزنه ۱۵۰ کیلویی ببرید بالا، خدا با وزنه های ۱۵۰ کیلویی با شما کار نمی کند. این در محدوده ی طاقت است، یعنی طاقت فرساست. در محدوده ی وسع با شما کار می کند، نه در محدوده ی طاقت. یعنی ۱۲۰ کیلویی با شما کار می کند، نه ۱۵۰ کیلویی. «و علی الذین یطیقونه» آن که اصلاً نمی تواند روزه بگیرد، یعنی طاقت ندارد، «فدية طعام مسکین».

چگونگی آسان سازی تکالیف

بعد می گوید «فمن تطوع خيراً فهو خیر له». میگوید خب حالا بیاید یک کار دیگر، یک پیشنهاد دیگر. پیشنهاد دیگر این است: بیاید تطوع کنید. یعنی خودتان را به رغبت بزنید «فمن تطوع خيراً فهو خیر له» هی بگویید عجب! روزه، روزه و این ها، اینقدر جو بدهید به خودتان که این روزه گرفتن برود در محدوده ی وسعتان. به عبارتی از محدوده ی طاقتتان بیاید در محدوده ی وسعتان.

بله، جنگ می شود، چی می شود و فلان این ها، هی بگویید به! جنگ، بهشت، ظهور. این در پسش ظهور.... یعنی تطوع بکنید این را. وقتی که تطوع بکنید «فهو خیر له» کسی که خودش را به رغبت می زند «فهو خیر له و أن تصوموا خیر لکم» آن موقع می توانید بروید روزه بگیرید. نکته اش این است. یعنی چیزی که در محدوده ی طاقتتان بوده، تبدیل می شود به محدوده ی وسعتان. و در پی آن شما می توانید بروید روزه بگیرید. نکته ی مهمش این است. یعنی خودتان هم به خودتان کمک بکنید. یعنی به عبارت دیگر برعکسش هم می شود. یک چیزی ممکن است در محدوده ی وسعتان باشد. یعنی خدا یک امتحانی کرده، دارد رشدتان می دهد. بعد اینقدر جزع میکنید که میرسد در منطقه طاعتان، بعد حرج میگیرید از این قضیه. در صورتی که اساساً خدا تکویناً و تشریعاً حرج نخواسته. این حرجی که گرفتید یا محصول عصیان خودتان است یا محصول جزع خودتان است. یا عصیان کرده اید، مسیر را دارید در کوره راه ها می روید. مسیر مستقیم بود، مسیر اینقدر پیچ نداشت. یا دارید اینقدر جزع می کنید.

لزم فهم اشتباهات

- ببینید، این نکته ای که شما سؤال می کنید که از کجا بفهمیم کجا راه را اشتباه رفتیم؟ ببینید، خدا اینقدر شرایط می گذارد که شما می فهمید. آدم اگر بخواهد بفهمد، می فهمد که آقا من آنجا خطا رفتم، آنجا اشتباه کردم، آنجا... این جاها را آدم می فهمد. اگر واقعاً آدم نفهمد که پس «إن علینا للهدی چیست»؟ اگر منظور این است که بیاید آیات الهی را بکنند در چشم من، خب معلوم است که این کار را نمی کند. ولی من انقدر می فهمم شیر بخورم صبح ناشتا، معده ام به هم می ریزد، این را می فهمم، ولی این را نمی فهمم که هی دارم می خورم در و دیوار؟ یعنی مثلاً به واسطه ی اینکه پدر و مادرم را ایگنور کرده ام. خوب، بالاخره آدم باید بفهمد دیگر. یعنی ما چه انتظاری داریم از خدا؟

خدا را چه فرض کردیم؟ که ما را عذاب نُکر می‌کند، یعنی ناشناخته؟ یعنی اصلاً ما نمی‌دانیم چه خبر دارد می‌شود کلاً؟ نه این جوری نیست که. حتماً خدا آیات الهی را برای ما روشن می‌کند. یک حدش هم فرض بفرمایید که بخش ناشناخته‌ها می‌ماند. کار ما چیست؟ چه کار باید بکنیم؟ هی تلقین بکنیم به خودمان، هی تطوع بکنیم، تا آن از منطقه طاقت ما خارج شود.

آیه قاعده نفی حرج

صفحه ۳۴۱، را هم بیاورید سوره مبارکه حج، آیه‌ی آیه ۷۸، آیه پایانی سوره، که معروف است به قاعده فقهی نفی حرج، به واسطه‌ی اینکه این تکه‌اش توسط اهل بیت جدا شده، شده قاعده نفی حرج. وگرنه آیه در متن این جوری است: «و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم». آقا خدا شما را برگزیده کرده. لذا آن کسی که برگزیده است، المپیکی است، این دیگر باید سخت تمرین بکند. «و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» ببینید معنی اش اینجوری میشود که خدا شما را برگزیده. برگزیدگان، المپیادها باید یک جوری دیگر درس بخوانند. این هم یک شرایط است. ما نمی‌توانیم یک جوری زندگی بکنیم، مبارزه بکنیم، یک کارهایی بکنیم که در زمان‌های مثلاً قدیم، در ۱۲۰۰ مثلاً این جوری داشتند مؤمنین عمل می‌کردند. میرفتند مسجد می‌آمدند همین جوری. نه، شما برگزیده هستید الان. آیه اینجوری میشود «هو اجتباکم» او شما را برگزیده است «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج». که اگر حق جهاد نکنید، می‌افتید در حرج. یعنی کار برای شما سخت می‌شود. «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج». این به این معنا نیست -در متن آیه، نه جداسازی شده و تقطیع شده اش- که مثلاً حق جهاد بکنید، حالا نتوانستید هم نتوانستید! البته اگر لازم نیست حق جهاد بکنید، خوب دیگر نشده دیگر، نکنید. معنایش که این نیست. «ملةً أبیکم إبراهیم» این روش پدر شما ابراهیم است. ابراهیم قیام به سیف را شروع کرد و شما دارید پروژه‌ی ابراهیم را به پایان می‌رسانید. لذا حواستان به این نکته جمع باشد که کجای تاریخ ایستاده‌اید. آن موقع بله، شما به عنوان یک آدم که رفته در مسابقات المپیاد، رفته در المپیک، بخواهید همان جوری مثل فوتبال محلات و کشتی محلات و این‌ها بخواهید کشتی بگیرید، آن جوری بخواهید رفتار کنید، خوب آنجا در حرج هستید اصلاً. فیتیله‌پیچتان می‌کنند آنجا. یعنی این جوری نیست که مثلاً کسی برود در المپیک، بعدش مثلاً کاری به کارش نداشته باشند. الان ما انقلاب کرده ایم، پرچم مقاومت گرفته ایم دستان، در قبیل مسئله‌ی ظهور هستیم. خب، این معلوم است یک سری وظایف دیگر دارد. خب کسی که این وظیفه را انجام ندهد، می‌رود در حرج. مشکل ایجاد می‌شود. مثل کوهنوردی‌هایی که مثلاً بروند در کوه، در قله‌های مرتفع، در آنجا یک چلوکباب بزنند مثلاً. خب، معلوم است آنجا جای چلوکباب خوردن نیست که. آنجا آبش را هم انقدری انقدری می‌خورند.

- دشمن هم همین جوری است، بله. او هم دارد در اهداف خودش می‌جنگد.

مخاطب قوم برگزیده ای است که خودش را در معرض برگزیدگی می‌داند. یا باید بداند. به هر جهت، قوم پیغمبر به عنوان قوم برگزیده ای است که باید خودش را برگزیده بداند. الان مثلاً شاید نداند خودش را. مثلاً فرض کنید عربستان. الان عربستان برگزیده می‌داند. فکر می‌کند باید مثلاً آن اسلام ناب را در اقطار عالم بگوید امام زمان (عج) تشریف بیاورند؟ عربستان چنین تفکری دارد برای خودش؟ معلوم است که ندارد.

بوی ظهور

خب، بله، یک سنتی داریم، سنت استبدال و استخلاف. در سنن استبدال و استخلاف، این اتفاق می افتد. یعنی یکهویی بدا حاصل می شود یک اتفاق دیگر می افتد. ولی بدا طبق قاعده نیست. طبق قاعده و روال باید این اتفاق این جوری می رفت جلو. ولی یکهو یک اتفاق دیگر می افتد. مثلاً فرض کنید شما یک غذایی را درست کردید، طبق قاعده باید این آبگوشت در سه ساعت می پخت. ولی یک جوری شده، کولر را زدید، باد آمده زیر شعله را خاموش کرده، یک جور دیگر شده ماجرا. این ممکن است. امکانش هست که همچنین اتفاقی بیفتد. ولی طبق قاعده باید این اتفاق به همین صورت بیفتد. شرایط و حوادث و جریان یمن و پرچم یمانی و از این طرف ایران و تمام جبهه و تمام منطقه ی شامات و این ها، همه دارد بوی آن داستان می آید. مثل اینکه دیده اید از یک جایی بوی غذا می آید؟ یعنی برنجی که دارد دم می کشد دیگر بو و برنگش می آید. حالا ممکن است این برنج، به قول خانمها زنده بشود یهویی. مثلاً زیرش خاموش شود و از این چیزها. این بالاخره احتمال قرآنی اش وجود دارد. ولی بو و برنگ داستان دارد می آید دیگر. مشخص است با تمام آنچه که گفته اند. حالا شما در اینجا ممکن است خودتان را در حرج بیندازید. بله، آن کاری که لازم است بکنید، نکنید، خب در حرج می افتید. فشار زیاد می آید به شما. بعدش هم استبدال و استخلاف می شود. یکهویی می بینید از یمن قضیه حل می شود. از اینکه شما این کار را بکنید، این پرچم را شما به دست امام زمان (عج) بدهید یکهو می بینید یمن به دست امام زمان (عج) می دهد. و این جاست که در تاریخ آدم دارد خودش را ملعون تاریخ می کند. یا اینکه دارد به جای اینکه خودش را اسیر تاریخ بکند، تاریخ را خودش می سازد. تماشاچی تاریخ نیست، تاریخ ساز است.

- اولاً به لحاظ تاریخی شرایط این جوری نبوده. این شرایط تاریخی امروز ما، در هیچ برهه ای از تاریخ نبوده. در هیچ برهه ای از تاریخ چنین شرایطی بر تاریخ حاکم نبوده اصلاً. که همه در اوج می خواهند همدیگر را بزنند، لت و پار بکنند و تمام منطقه و جبهه ی مقاومت، یعنی همچنین حالتی، نه به صورت جنگ جهانی دوم و سوم و فلان این ها، به صورت نظام حق و باطل، جبهه ی کفر و شرک در مقابل جبهه ی اسلام، این جوری صف آرایی نداشتند. هیچ موقع نداشتند در طول تاریخ.

این را هم به عنوان آیه ی آخر بخوانیم. صفحه ۱۴۴ که این نکته ی حرج یک کمی معلوم بشود که حرج چیز خوبی نیست. به نظر ممکن است بیاید که جای سختی دارید می روید، ولی در آن حرج نیست.

- حالا من که پیش بینی ام این است که این ها می زنند، ولی جدی نمی زنند. آدمش را ندارند جدی بزنند. لذا روز به روز کار سخت تر می شود.

- آن گمان را داشتند، خب، بی خود داشتند. یعنی چنین گمانی برای خودشان داشتند که خب اصلاً با شرایط جور در نیامده بوده.

منشأ شرح صدر و ضیق صدر

آیه ۱۲۵ انعام. به صورت کلی می گوید: «فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للاسلام». کسی که خدا او را بخواهد هدایت بکند، سینه ی او را برای اسلام گشاده می کند. «و من یرد أن یضله یجعل صدره ضیقاً

حرجاً کأنما يصعد في السماء». سینه‌ی او را اینقدر تنگ می‌کند، انگار رفته در ارتفاعات. یعنی برای پذیرش، طرف با شرح صدر و با خوبی، به عبارتی خودش آمده در منطقه‌ی شرح صدر و وسع و این‌ها. و وقتی که رجس دارد، نجس دارد، نجاست همراه خودش دارد، این سینه‌ی او تنگ می‌شود. یعنی پذیرش او کلاً پایین می‌آید. شرایط را نمی‌پذیرد، جنگ‌ها را نمی‌پذیرد، معارف را نمی‌پذیرد. هیچ کدام را نمی‌تواند بپذیرد. «کأنما يصعد في السماء». بعد خدا می‌گوید: «كذلك يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون». این چنین است که رجس و نجاست بر غیر مؤمن این‌جوری می‌آید و او را دچار حرج و تنگی می‌کند. سینه‌اش تنگ می‌شود، معارف را نمی‌پذیرد، شرایط را نمی‌پذیرد، جنگ‌ها را نمی‌پذیرد. هیچ کدام را نمی‌پذیرد. انگار حالت خفگی دارد به او دست می‌دهد. این دیگر مشکلی است که خودش برای خودش درست کرده.

حالا تا همین‌جا باشد. این یک مقدار برای این بود که ما عرض بکنیم این کلیت را که قرار نیست کلاً کارها اینقدر سخت باشد. قرار نیست درس اینقدر سخت باشد. ببینید، یک نفر می‌گذارد از اول سال شروع می‌کند درس خواندن. فصل به فصل درس می‌خواند، می‌خواند، می‌خواند، این کسی که برای او درس قرار داده، ساعت کلاسی قرار داده، یک جوری قرار داده که این به مرور وقتی درس می‌خواند، این ممکن است قدری در منطقه‌ی وسع به او یک فشاری بیاید، ولی طاقت‌فرسا نیست. حالا شما فرض بکنید یک نفر درس‌هایش را نمی‌خواند، می‌گذارد شب امتحان. باید ۱۰۰ صفحه کتاب بخواند، خب این حتماً طاقت‌فرساست. بعد می‌گوید طاقت‌فرساست - ما الان داریم، برخی از طلبه‌های تنبل همین‌جوری اند- بعدش می‌آید شکایت. یعنی درس‌هایش را سر جایش نخوانده، چند بار هم مهلت گرفته. اینی که هی قرآن می‌گوید: «ثم عفونا عنكم من بعد ذلك» هی بخشیدند بعد یک جایی دیگر می‌آید می‌گوید چرا اینقدر درس‌ها سخت است؟ چرا این این‌جوری است؟ چرا آن آن‌جوری است؟ خب درست را می‌خواندی! رسیدی به شب‌های امتحان، آن موقع معلوم است طاقت‌فرساست. این طاقت‌فرسا بودن محصول کار خودت است.

ببینید، یک نکته‌ای که ما باید دقت بکنیم اولاً، اینکه می‌گوییم راجع به حماس، غزه و... اسلام منطقه‌ای نیست. دقت کنید. دارالاسلام و دارالکفر، به خط و مرزها نیست. بگوییم لبنانی‌ها مثلاً، لبنانی ندارد. دارالاسلام باید ببینیم وضعیتش چه جوری است. دارالاسلام وقتی که کار خودش را درست انجام ندهد، حالا چه در پدافند چه در آفند چه ...، خوب یک عده این وسط پرپر می‌شوند دیگر. یک عده از این خانواده‌ی دارالاسلام دارد پرپر می‌شود.

بالاخره مطالبه همین است دیگر. حالا دیگر همین مقدار معارف را متوجه بشویم. هر موقع دیدیم دارد کار خیلی پیچیده می‌شود، پیچیدگی نُکر دارد می‌کند. یعنی یک موقع شما یک باشگاه می‌روی، قشنگ مرتب منظم وزنه می‌زنی. هی وزنه‌ها هم سنگین می‌شود. این دارند رشدت می‌دهند. یک موقع نه، یهو داری در باشگاه می‌روی میبینی یک وزنه افتاد رویت از آسمان. بعد هی می‌گویی نه، باشگاه واقعاً این‌جوری است که وزنه‌ها از آسمان و زمین می‌بارد. نه، وزنه‌ها از آسمان و زمین نمی‌بارد. یک قاعده دارد. اگر دیدی یکهو «و فار التنور» از تنور آب در آمد، از آسمان به جای اینکه آب بریزد پایین آبشار ریخت، بدانید این یک جوری شبیه عذاب می‌ماند. وگرنه از آسمان آب می‌آید پایین. از آسمان قطرات می‌آید. نه، رگبار می‌آید. دیگر «بماء منهمر» که نمی‌آید دیگر. مثلاً فرض کن مثل اینکه درب آسمان باز شود همه چیز مثل

آبشار بریزد پایین. این جوری که دیگر آب نمی آید از آسمان. از درون تنور آتش می آید. اگر دیدی همه چی دارد به هم می ریزد، یعنی از درون تنور آب می آید، از آسمان هم مثلاً دارد آبشار می آید پایین، این شرایط که دیگر خیلی دارد غیرعادی می شود. این یعنی که دارد عذاب می شود.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.